

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فرستنده: جهانگیر محبی

نگارش: ی. صفائی

۲۸ جنوری ۲۰۱۲

چرا؟

تأسف انگیز است که اندیشمندان ما و نیز ما فعالان سیاسی، در روند تحولات ایران به ویژه در طول حکومت استبداد مذهبی، واقعیت های سیاسی و اجتماعی ایران را آنگونه که بوده و هست، نه تنها نمی بینیم بلکه آنگونه که خود می پسندیم، تحلیل و بیان می کنیم و همین مسأله، سبب ساز شرایطی شده که مناسبات سیاسی در ایران همواره به سود ستمگران پایان یافته است.

در طول این سال ها تا به امروز، از طرف ما نیروهای سیاسی، آنقدر تحلیل در مورد ایران ارائه شده که قابل شمارش نیستند. ولی هیچ یک از ما تلاش نکردیم درد مشترک مردم را به درستی بیان کنیم و از آنجائی که فرهنگ خود بزرگ بینی و خود محوری و "من، من" کردن های پوچ در درون همه ما ریشه دوانده، همیشه سعی بر این بوده که به جای علت ها به معلول ها بپردازیم. در این میان برخی نیز گوی سبقت را از دیگری ربوده و سیاست یکی به میخ و یکی به نعل زدن را پیشه کرده اند و هراز چند گاهی فیل شان یاد هندوستان می افتد و از نداشتن آلترناتیو نق می زنند! در حالی که وقتی پای درد دل شان بنشینیم "خود" را بهترین و محق ترین آلترناتیو می بینند جالب است که پس از گذشت ۳۲ سال، هنوز درد مشترک اپوزیسیون نداشتن آلترناتیو است، در حالی که هیچ یک حتی حاضر نیستیم گامی به سوی دیگری برداریم! و درست به همین دلیل است که حکومت جنایتکار جمهوری اسلامی ایران، همچنان حق مردم را می خورد. ما نیز از واقعیت های موجود دور مانده ایم و به جای این که به سوی یک دیگر گام برداریم و با نقد شرایط موجود پیرامون نظریه های مشترکمان فعالیت کنیم، زحمت خود را کم کرده و علیه همدیگر قلم می زنیم! چرا؟

فداکاری ها و از جان گذشتن های مردم ایران، شکیبائی ها و اعتراض ها، پرداخت هزینه های سنگینی همچون زندان و شکنجه و اعدام، تحمل این همه نابرابری و گرانی ... را همه ما به خوبی می دانیم، هم اینک بحث بر سر این است که چرا خیزش های اجتماعی مردم ایران به سرانجام نمی رسد؟ از سوی دیگر باید گفت که در خیزش اجتماعی اخیر، ما فریادهای درد جوانان، زنان و مردان آزادیخواه مردم ایران را نشنیدیم، زیرا که طبل قدرت طلبی خودمان صدائی رساتر داشت.

واقعیت و هدف خون هائی که بر کف خیابان ها ریخته شدند، نادیده گرفته شد و متأسفانه به جای فریاد علیه ستمگران، نعره های "حفظ نظام" به گوشمان رسید و نتیجه آن شد که بهار ما به گِل نشست سی و اندی سال است که تحلیل های بی اثر به خورد این مردم و در واقع به خورد خودمان می دهیم ولی حاضر نیستیم زبان واقعیت را بگشائیم و تلنگری به خود بزنیم که ...هی ...بیدار شو....! چرا؟ و چراهای بسیاری که به جای نقد و بررسی، آنها را به گذشت زمان می سپاریم و منطقی ترین پاسخ ما این است که تاریخ باید پاسخگو باشد.... مگر غیر از این است که تاریخ این سرزمین را ما که مردمانش هستیم می سازیم؟! ناگفته نماند که اگر در این نوشتار فعل و فاعل "جمع" را به کار می برم به این دلیل است که تافته جدا بافته ای نیستیم زیرا که همه ما کوتاهی کردیم

رژیم نسل کش، انسان ها را می کشد، شکنجه می کند... کهریزک می سازد... منابع زیرزمینی و رو زمینی و ملی را نابود می کند... برای حفظ و بقای حکومت و چپاول ثروت کشور، به هر جنایتی دست می زند، ما نیز تماشاچیان خوبی هستیم.... و این را می گویند راز بدبختی یک ملت! در حالی که تاریخ و تمدن و فرهنگی چنددهزار ساله را یک می کشیم، خودمان در بستر همین فرهنگ دست و پا می زنیم بیائیم برای یک بار هم که شده پیرامون محور همفکری و همگرایی به یکدیگر نزدیک شویم. به یقین که چیزی از دست نمی دهیم و فقط اندکی از سکتاریسم، خودمداری و "من، من" کردن هایمان کاسته می شود و در نتیجه، درد مشترک مردم را بهتر می فهمیم

من مخالف این همه اختلاف سلیقه بین خودمان نیستیم، ولی اکنون وقت آن رسیده که پس از این همه سال و با این همه ادعاهای رنگارنگمان بتوانیم به یک تفاهم سیاسی برسیم و آلترناتیوی را تشکیل دهیم که قدرت به لرزه درآوردن و فرو پاشاندن این نظام را داشته باشد وقت آن رسیده که از فلسفه بافی های پوچ و تحلیل های بی ارزش دست برداریم و به این حقیقت بیندیشیم که همیشه در طول تاریخ به دلیل درک نادرست از واقعیت های تاریخی و اجتماعی، رویدادهای سیاسی ایران به ورطه خیانت و یا به ورطه اشتباه های جبران ناپذیر در غلتیده است.

سی و اندی سال است که از این شاخه به آن شاخه پریدیم، به امید این که شاید تغییری در جهت منافع مردم رخ نماید. غافل از این که این روزها در ایران، از این شاخه به آن شاخه فقط طناب اعدام است. زمان آن رسیده که به خود آئیم و گامی در جهت همبستگی و تفاهم سیاسی برداریم، در این صورت طبیعی است که گام بعدی به یقین تشکیل یک آلترناتیو قوی خواهد بود. آلترناتیوی که لرزه بر پایه های پوسیده نظام بیندازد و اگر در این میان خیمه اصلاح طلبان هم ترک بردارد، جای دوری نمی رود.

بدیهی است که فردای روزگار همه ما دستکم پاسخگوی نسل پس از خود هستیم و باید باشیم. پس تا دیر نشده کاری کنیم که ناچار نباشیم، "بسپاریم بر سنگ مزارمان تاریخ نزنند؛ تا آیندگان ندانند بی عرضگان این برهه از تاریخ ما بوده ایم" (۱)

۲۴ جنوری ۲۰۱۲

(۱) خسرو گل سرخی